اتحاد ملي وانسجام اسلامي در پرتو وحي و امامت وتاريخ

عبدالحسين خسروپناه

چكيده

اتحاد ملي و انسجام اسلامي را مي‌توان با دو رويكرد درون‌ديني و از منظر وحي و امامت و نيز رويكرد تاريخي بررسي كرد. اين نگاشته، ضمن بيان انواع وحدت مطلق، وحدت مصلحتي و وحدت معقول به تفسير و تبيين آيات قرآني همچون آيه اطاعت الهي، آيه اختلاف زبان‌ها و رنگ‌ها، آيه اعتصام به حبل الهي، آيه ولايت مؤمنان و سپس با رويكرد تاريخي به سيره ولايت و وحدت اسلامي و معرفي امامت به عنوان عنصر اصلي انسجام اسلامي اشاره و در پايان نمونه‌هايي از تاريخ اسلام و عصر نبوي و علوي و خلافت بني‌اميه و بني‌عباس و دولت عثماني و دولت صفوي به عنوان نقش و كاركرد دولت‌ها در وحدت و اختلاف در جامعه اسلامي بيان شده است.

كليد واژه‌ها: اتحاد ملي، انسجام اسلامي، وحي، امامت، سيره و تاريخ.

مقدمه

بحث از وحدت و اتحاد ميان مسلمانان، مقوله جديدي نيست. سيره وسنت نبوي و علوي براين رويکرد استوار بوده است که ميان اهل اسلام، وحدت و انسجام برقرار شود و چالش‌‌هاي آن‌‌ها به حداقل برسد. مقام معظم رهبري نيز با توجه به اين سيره حسنه و سنت ديني، به مسئولان نظام ومردم، ضرورت اتحاد وانسجام را گوشزد کردند. اين مقاله، درصدد است مسأله اتحاد ملي وانسجام اسلامي را از منظر درون‌ديني و تاريخي بررسي كند. پيش از هرچيز بايد تصوير روشني از اين دو مقوله، يعني اتحاد ملي و انسجام اسلامي داشته باشيم. مقصود از اتحاد ملي اين است که مسلمانان با وجود تفاوت‌‌هاي قومي و قبيله‌اي، بايد از همدلي واحدي برخوردار باشند ومصالح ملي خود را فداي اختلافات قومي نکنند. در ايران، عربيت وبلوچ وکرد و لر بودن بايد در راستاي منافع ملي باشد. انسجام اسلامي نيز با فرض تفاوت‌‌هاي مذهبي که درجهان اسلام است شکل مي‌گيرد؛ بنابراين، توصيه به اتحاد ملي وانسجام اسلامي، درصدد نفي تفاوت‌هاي مذهبي و ملي نيست؛ بلکه مي‌خواهد بر وحدت ملي و اسلامي تأکيد کند. به تعبير ديگر، وحدت سني و شيعي مقصود است، نه وحدت تسنن و تشيع. قضيه وحدت اسلامي را هم مي‌توان در حوزه تاريخ اسلام مورد پژوهش قرار داده و هم در تاريخ معاصر اسلام و ايران مطالعه كرد. اين مقاله، درصدد است با بهره‌گيري از برخي آيات قرآن و عنصر امامت وگزارش اجمالي از تاريخ اسلام، به ضرورت اتحاد ملي وانسجام اسلامي اشاره كند.

انواع وحدت

اديان توحيدي ابراهيمي، بر مبناي اعتقاد به وجود خداوند يگانه پايه‌ريزي شده است؛ همان خدايي كه مبدأ و مقصد حرکت انسان در وصول به کمال، قرار دهنده عقل و وجدان در ذات انسان‌‌‌ها و فرستنده پيامبران الهي براي ارشاد مردم است. امت اسلامي با توجه به گرايش به وحدت مبدأ و معاد، بايد براي حفظ وحدت اعتقادي، به وحدت اجتماعي گرايش داشته باشند.

علامه جعفري سه نوع وحدت را براي امت اسلامي مطرح مي‌کند و يکي را ترجيح مي‌دهد. اين سه نوع وحدت عبارتند از: وحدت مطلق، وحدت مصلحتي و وحدت معقول. وحدت مطلق عبارت است از اتفاق نظر در همه عقايد و معارف و احکام اسلامي با همه اصول و فروع آن‌ها. اين‌گونه وحدت با نظر به آزادي انديشه وتعقل در خصوصيات وکيفيات و انتخاب دلايل در عناصر واجزاي اصلي عقايد و احکام دين اسلام، به قدري بعيد است که مي‌توان گفت امکان ناپذير است.

وحدت مصلحتي، از جبر عوامل خارج از حقيقت و متن دين پيش مي‌‌آيد و در مواقعي لازم مي‌آيد که آن عوامل، جوامع اسلامي را در خطر اختلال قرار داده‌‌اند. توقع اين‌که وحدت مصلحتي عارضي بتواند فرقه‌‌ها ومذاهب اسلامي را از هماهنگي واتحاد هميشگي و معقول برخوردار سازد، انتظاري نابجا است.

وحدت معقول، وحدت مطلوب ميان امت اسلامي است و عبارت است از قرار دادن متن کلي دين اسلام براي اعتقاد همه جوامع مسلمان و برکنار كردن عقايد شخصي و فرهنگ محلي وخصوصيات آرا و نظريات مربوط به هر يک از اجزاي متن کلي دين که مربوط به تعقل واجتهاد گروهي يا شخصي است. تحقق اين نوع وحدت، هيچ مانع شرعي و عقلي ندارد. هر متفکر آگاه از منابع اوليه اسلام و طرز تفکر امامان معصوم عليهم السلام وصحابه عادل ومتقي وتابعان حقيقي آنان، مي‌داند که پيروي از متن کلي دين، با تکاپو و اجتهاد براي فهم خصوصيات وکيفيت انتخاب دلايل، امري ضروري است.[1]

آيات قرآن و وحدت اسلامي

وحي الهي، يکي از مهم‌ترين منابع کشف ضرورت اتحاد ملي وانسجام اسلامي است. خداوند سبحان، در آيات فراواني به اين امر مهم تأکيد کرده است. نگارنده در اين مقال نمي‌خواهد به استقصاي همه آيات وحدت و هم‌گرايي بپردازد؛ ولي به برخي از آن‌‌ها اشاره خواهد کرد.

آيه اطاعت الهي

يکي از آياتي که بر وحدت اسلامي و مقابله با اختلافات قومي و ديني توصيه وتأکيد مي‌کند، آيه سوره مبارک انفال است:

(وَ أَطيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ لا تَنازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَ تَذْهَبَ ريحُكُمْ وَ اصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرينَ)[2]؛

و از خدا و پيامبرش فرمان بريد، و با يكديگر نزاع و اختلاف مكنيد كه سست و بددل مي‏شويد، و قدرت و شوكتتان از ميان مي‏رود. و شكيبايي ورزيد كه خدا با شكيبايان است.

اين آيه شريف به خوبي و با دلالت آشکاري بر ضرورت وحکمت وحدت حکايت مي‌کند واين‌که اگر بخواهيد از نزاع واختلاف بپرهيزيد، بايد از خدا و پيامبرش تبعيت کنيد؛ يعني انسجام و پذيرش اسلام، به اتحاد ملي و وحدت قومي مدد مي‌رساند. همچنين اگر مي‌‌خواهيد شوکت و قدرت خود را مستمر سازيد، بايد به وحدت و انسجام پناه ببريد. علامه طباطبايي در تفسير اين آيه شريف مي‌فرمايد:

ظاهر سياق آيه مذکور بر اطاعت دستوري دلالت دارد كه از ناحيه خدا و رسول، درباره امر جهاد و دفاع از حريم دين و گوهر اسلام صادر مي‏شود و آيات جهاد و دستورات نبوي مشتمل بر آن است مثل اين‌كه بايد اول اتمام حجت كنند، و در حين جنگ متعرض زن و فرزند دشمن نشوند و بدون اطلاع دشمن بر ايشان شبيخون نزنند؛ و همچنين احكام ديگر جهاد.

و (وَ لا تَنازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَ تَذْهَبَ رِيحُكُمْ) يعني با نزاع و كشمكش در ميان خود اختلاف ميفكنيد، و در نتيجه خود را دچار ضعف اراده مسازيد. و عزت و دولت يا غلبه بر دشمن را از دست مدهيد؛ چون اختلاف، وحدت كلمه و شوكت و نيروي شما را از بين مي‏برد.

(وَ اصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِين) يعني همواره برابر مصائب و ناملايمات جنگي كه دشمن به وسيله آن تهديدتان مي‏كند، ملازم خويشتن‏داري و زياد كردن ياد خدا و اطاعت او و رسولش باشيد، و حوادث و سنگيني بار اطاعت، شما را از جاي نكند و از پا درنياورد، و لذت معصيت و عجب و تكبر شما را گمراه نسازد.[3] بنابراين اگر مسلمانان به سبب تفاوت‌هاي قومي ومذهبي، به جان يکديگر بيفتند، از دشمن غفلت کرده و باعث ضعف اراده مي‌شوند.

آيه اختلاف زبان‌‌ها ورنگ‌ها

آيه ديگري که بر اتحاد ملي وانسجام اسلامي دلالت دارد، آيه مربوط به آفرينش آسمان‌ها و زمين و اختلاف زبان‌ها ورنگ‌ها است. خداوند سبحان در اين آيه شريف مي‌فرمايد:

(وَ مِنْ آياتِهِ خَلْقُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ اخْتِلافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَ أَلْوانِكُمْ انّ في ذلك لايات للعالِمين...)‌[4]

و از نشانه‌هاي الهي، آفرينش آسمان‌ها و زمين و تفاوت زبان‌ها و رنگ‌هاي شماست. به تحقيق در اين، نشانه‌هايي براي آگاهان است.

علامه طباطبايي، مراد از اختلاف زبان‌ها را به اختلاف واژه‌‌ها برمي‌گرداند، زيرا برخي، از واژه‌‌هاي عربي و عد‌ه‌اي از واژه‌‌هاي فارسي و دسته‌اي از واژ‌ه‌‌هاي اردو استفاده مي‌کنند، همان‌گونه که عد‌ه‌اي، زرد پوست و برخي سرخ پوست هستند. البته شايد اختلاف زبان‌ها به اختلاف لهجه‌‌ها باشد.[5] بنابراين همان‌گونه که آفرينش آسمان‌ها و زمين و جهان کبير، آيات الهي به شمار مي‌آيند، آفرينش زبان‌هاي مختلف ونژاد‌ها و رنگ‌هاي گوناگون، آيات الهي محسوب مي‌شوند و وقتي تفاوت‌هاي عالم وآدم، آيت الهي باشند، نبايد باعث تعارض و مانع وحدت وانسجام گردند.

مرحوم طبرسي رحمه الله عليه در تفسير اين آيه شريف مي‌فرمايد:

و از جمله نشانه‏‌هاي توحيد پروردگار، خلقت آسمان‌ها و زمين و چيزهايي است كه بين آن‌‌ها است، از عجايب مخلوقات؛ مانند ستارگان درخشان و آفتاب و ماه و حركت آن‌‌ها بر اصول و نظام معين و آنچه از عجايب كه روي زمين بوده، از انواع جماد و نبات و حيوان، همه دليل بر توحيد پروردگار است.

مراد از اختلاف زبان‌ها اين است كه خداوند، آن‌‌ها را از نظر شكل و اندازه و تركيب به نحوي آفريده است كه نغمه‏‌ها و صدا‌هاي گوناگوني دارند، تا آنجا كه صداي دو برادر، به يكديگر مشتبه نمي‌شود، نيز گفته شده مراد، اختلاف در لهجه‏‌ها و لغات است؛ مانند عربي، فارسي، تركي و نحو آن و هيچ يك از نوع حيوانات، به اندازه نوع انساني، متفاوت سخن نمي‌گويند. اگر اين لغات توقيفي ـ از طرف پروردگار ـ باشد، پس او از ابتدا چنين كرده است، و اگر از طرف بندگان باشد نيز او اسبابش را فراهم نموده است. رنگ‌هايتان را نيز مختلف خلق كرده است؛ لذا ملتي سفيد پوست و ملت ديگر زرد و سومي به رنگ سفيد تيره‌اند و ديگر اقوام و ملل كه هر يك بر اساس نظام خلقت به رنگي خلق شده‏اند. اين از نشانه‏‌هاي خلقت بديع پروردگار و از عجايب قدرت و حكمت او مي‌باشد، تا جايي كه با آن همه كثرت افراد انسان‌ها حتي دو نفر از يك آب و خاك به شكل هم نمي‏باشند.[6]

آيه اعتصام به حبل الهي

يکي ديگر از آيات وحدت که به صراحت تمام بر اتحاد ملي و انسجام اسلامي امر کرده است، آيه مبارک سوره آل عمران است:

(وَاعْتَصِمُواْ بِحَبْلِ اللّهِ جَمِيعًا وَلاَ تَفَرَّقُواْ وَاذْكُرُواْ نِعْمَةَ اللّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنتُمْ أَعْدَاء فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُم بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنتُمْ عَلَىَ شَفَا حُفْرَةٍ مِّنَ النَّارِ فَأَنقَذَكُم مِّنْ‌ها كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ)[7]

و همگي به ريسمان خدا [قرآن و اهل بيت عليهم السلام‏] چنگ زنيد، و پراكنده و گروه گروه نشويد، و نعمت خدا را بر خود ياد كنيد آن گاه كه [پيش از بعثت پيامبر و نزول قرآن‏] با يكديگر دشمن بوديد؛ پس ميان دل‏‌هاي شما پيوند و الفت برقرار كرد؛ در نتيجه به رحمت و لطف او با هم برادر شديد، و بر لب گودالي از آتش بوديد، ولي شما را از آن نجات داد. خدا، اين گونه نشانه‏‌هاي [قدرت، لطف و رحمت‏] خود را براي شما روشن مي‏سازد، تا هدايت شويد.

مفسران در معناي «حبل اللَّه» چند ديدگاه را مطرح كرده‌اند:

1. بنابر ديدگاه ابو سعيد خدري و عبد الله و قتاده و سدي، مراد از حبل الله، قرآن است؛

2. به گفته ابن عباس و ابي زيد، مراد، دين اسلام است؛

3. مقصود از حبل الهي، امامان عليهم السلام هستند. ابان بن تغلب از حضرت صادق عليه السلام نقل مي‌كند كه فرمود:

ما آن حبل اللَّه هستيم كه خدا فرمود: (وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً).

مرحوم طبرسي بر اين باور است که بهتر است آيه را به همه اين معاني حمل كنيم و مؤيد آن، روايتي است كه ابوسعيد خدري از پيغمبر اكرم صلي الله عليه و آله نقل كرده است كه فرمود:

(ايها الناس اني قد تركت فيكم حبلين ان اخذتم بهما لن تضلوا ابدا...)

اي مردم! من دو ريسمان محكم براي شما يادگار نهاده‏ام كه اگر به هر دوي آن‌‌ها چنگ زنيد، هرگز گمراه نخواهيد شد. يكي، از ديگري بزرگ‌تر است و آن، كتاب خدا قرآن است كه از آسمان به زمين كشيده شده و ديگري عترت و اهل بيت من. اين دو از هم جدا نخواهند شد، تا بر حوض ]كوثر[ بر من در آيند.

واما مقصود از «وَ لا تَفَرَّقُوا» اين است که از دين خدا پراكنده نشويد كه درباره آن، به اجتماع و ائتلاف بر طاعت حق مأمور شده‌‏ايد و بر آن ثابت بمانيد (از ابن مسعود و قتاده). و گفته‏اند: يعني از گرد پيغمبر اكرم صلي الله عليه و آله پراكنده مشويد (از حسن) و گفته‏اند: يعني از قرآن جدا مشويد يعني عمل به آن را ترك نكنيد.

مقصود از (وَ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْداءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ) اين است که نعمت حق را كه بين دل‌هايتان پس از دشمني الفت انداخت، به‌خاطر داشته باشيد. گفته‏اند: مراد آيه شريف جنگ‌هايي بود كه 120 سال بين اوس و خزرج طول كشيده بود، تا وقتي كه خداوند، به‌ وسيله اسلام بين دل‌هاي ايشان الفت انداخت و كينه‏‌هاي گذشته را نابود ساخت. مراد از اين مطلب، جنگ‏‌هاي طولاني است كه ميان مشركان عرب وجود داشت (از حسن). مراد و معناي آيه اين است كه منت و نعمت‌هاي خدا را به وسيله اسلام و ائتلاف و رفع نزاع‌هاي موجود بين خودتان حفظ كنيد. نفع اين كار در همين دنيا به شما بر‌مي‌گردد، علاوه بر ثواب عظيمي كه در آخرت نصيب شما خواهد شد. دشمن هم بوديد و بين دل‌هايتان الفت انداخت، به اين كه شما را اطراف پرچم اسلام گرد آورد و بغض و كينه‏‌ها را از قلوبتان برداشت.[8]

آيه ولايت مؤمنان

يکي از دستورات که قرآن وروايات برآن تأکيد کرده است، اثبات ولايت مؤمنان و نفي ولايت کافران و مشرکان است. اين حقيقت، بدون وحدت اسلامي ميسر نيست. به تعبير ديگر، زماني کفار ومشرکان مي‌توانند بر جهان اسلام ولايت سياسي و اقتصادي و علمي بيابند که مسلمانان، اتحاد ملي و انسجام اسلامي را از دست بدهند. به آيات ذيل توجه فرماييد:

1. (يَا أَيُّها الَّذِينَ آمَنُواْ لاَ تَتَّخِذُواْ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاء مِن دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَتُرِيدُونَ أَن تَجْعَلُواْ لِلّهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا مُّبِينًا)[9]‌اي كساني كه ايمان آورده‏ايد! غير از مؤمنان، كافران را ولي و تكيه‏گاه خود قرار ندهيد. آيا مي‌خواهيد براي خداوند به زيان خودتان حجتي آشکار پديد آيد؟

خداوند سبحان، در اين آيه شريف، مؤمنان را از اين‌که به ولايت کفار وسرپرستي آن‌‌ها بپيوندند و ولايت مؤمنان را ترک کنند، باز مي‌دارد. سپس آيه شريف دوم مسأله را تعليل مي‌کند به تهديد شديدي که از ناحيه خداي تعالي متوجه منافقان شده است. اين بيان و تعليل، معنايي جز اين نمي‌تواند داشته باشد که خداي تعالي ترک ولايت مؤمنان و قبول ولايت کفار را نفاق دانسته و مؤمنان را از وقوع در آن برحذر مي‌دارد.[10]

2. (يَا أَيُّها الَّذِينَ آمَنُواْ لاَ تَتَّخِذُواْ الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاء بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاء بَعْضٍ وَمَن يَتَوَلَّهُم مِّنكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللّهَ لاَ يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ)[11]

اي كساني كه ايمان آورده‏ايد! يهود و نصارا را ولي ]و دوست و تكيه‏گاه خود[ انتخاب نكنيد و كساني از شما كه با آنان، دوستي كنند، از آن‌‌ها هستند. خداوند، جمعيت ستمکاران را هدايت نمي‏كند.

اقتضاي دوستي نکردن با يهود ونصارا، وحدت اسلامي است. متأسفانه مسلمانان در اين زمان، به‌ جاي وحدت اسلامي و همکاري با يکديگر، ولايت يهود ونصارا را پذيرفته و بدون حمايت از مردم فلسطين و لبنان و عراق، ظلم يهوديان را توجيه مي‌کنند. به حکم اين آيه شريف، هر مسلماني که يهوديان و مسيحيان را دوستان خود بداند و از آن‌‌ها کمک بخواهد، در زمره آن‌‌ها خواهند بود. اين تعبير، تأکيدي از جانب خداوند سبحان بر وجوب اجتناب از مخالفت در دين است.[12] نکته قابل توجه اين است که ذکر يهود ونصارا در اين آيه، از باب نمونه است و تمام کفار ومشرکان ومعاندان ومخالفان وساير مذاهب باطل و اهل بدعت وضلالت در اين حکم مشترکند.[13]

درباره نزول اين آيه و دو آيه بعد نقل كرده‏اند: بعد از جنگ بدر، عبادة بن صامت خزرجي خدمت پيامبر رسيد و گفت: «من، هم‌پيماناني از يهود دارم كه از نظر عده زياد و از نظر قدرت نيرومندند. اكنون كه آن‌‌ها ما را به جنگ تهديد مي‏كنند و حساب مسلمانان از غير مسلمانان جدا شده است، من از دوستي و هم پيماني با آنان برائت مي‏جويم. هم‌پيمان من، تنها خدا و پيامبر او است». عبد اللّه بن أبي گفت: «ولي من، از هم‌پيماني با يهود برائت نمي‏جويم؛ زيرا از حوادث مشكل مي‏ترسم و به آن‌‌ها نيازمندم» پيامبر صلي الله عليه و آله به او فرمود: «از آنچه در مورد دوستي با يهود بر عباده مي‏ترسيدم، بر تو نيز مي‏ترسم ]وخطر اين دوستي و هم پيماني براي تو از او بيشتر است[». عبداللّه گفت: «چون چنين است، من هم مي‏پذيرم و با آن‌‌ها قطع رابطه مي‏كنم». آيه نازل شد و مسلمانان را از هم‌پيماني با يهود و نصارا برحذر داشت.[14]

(وَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَنفَقْتَ مَا فِي الأَرْضِ جَمِيعاً مَّا أَلَّفَتْ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَلَـكِنَّ اللّهَ أَلَّفَ بَيْنَهُمْ إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ)[15]

و خداوند دل‌هاي مؤمنان را به هم مهربان كرده و الفت داد. اگر تو با انفاق و بخشش تمام ثروت روي زمين، مي‌خواستي قلوب آن‌‌ها را با هم الفت بدهي، ميسر نمي‌شد؛ اما خداوند، بين آن‌‌ها اتحاد و اتفاق و الفتي ايجاد كرد. او عزتمند و حكيم است.

نويسنده تفسير آسان بر اين باور است که مرجع ضمير کلمه «قُلُوبِهِمْ»، مؤمنان است كه در آيه قبل مي‏باشد. كلمه مؤمنان عموميت دارد؛ يعني شامل كليه مهاجران و انصار، قبيله اوس و خزرج مي‌شود. اين قبايل و طوايف ياد شده قبلا كافر بودند؛ ولي جمله مورد بحث، آن زمان را يادآوري مي‌كند كه ايمان آوردند و پيامبر اسلام را ياري كردند. جنگ و ستيز بين عرب قبل از اسلام و خشم قلبي آنان به گونه‌اي شديد و طولاني بود1 كه خداي توانا در آيه مورد بحث، الفت دادن بين قلوب ايشان را يكي از قدرت‏نمايي‏‌هاي خود معرفي كرده است. ساليان دراز ميان طايفه اوس و خزرج در مدينه جنگ و خون‌ريزي رواج داشت و سينه‏‌هاي آنان، مالامال كينه و عداوت بود. آن چنان كه هيچ كس باور نمي‌كرد روزي آنان دست دوستي و محبت به سوي هم دراز كنند و در يك صف قرار گيرند؛ ولي خداوند قادر متعال، اين را در پرتو اسلام و در سايه نزول قرآن انجام داد. نه تنها اوس وخزرج كه از طايفه انصار بودند چنين كش‏مكش را داشتند، بلكه ياران مهاجر پيامبر كه از مكه آمده بودند نيز پيش از اسلام با هم الفت و دوستي نداشتند و چه بسا سينه‏هايشان از كينه‏‌هاي يكديگر پر بود. اما خداوند همه آن كينه‏‌ها را شست و از ميان برد؛ به طوري كه از 313 نفر رزمنده جنگ بدر كه حدود هشتاد نفر از مهاجران و بقيه از انصار بودند، ارتشي كوچك، اما يك پارچه و نيرومند، متحد و متفق به وجود آمد كه دشمن قوي‌پنجه خود را درهم شكستند. شدت عصبيت و لجاجت عرب قبل از اسلام را همين بس كه جمله ذيل را به پيامبر عالي قدر اسلام صلي الله عليه و آله مي‌فرمايد: اگر تو آنچه را كه موجودي زمين است براي ايجاد صلح و سازش و محبت و مودت بين قبايل عرب به مصرف مي‌رساندي، باز هم موفق نمي‏شدي، ولي تنها كسي و تنها قدرتي كه توانست و مي‌تواند بين اين‌گونه قلوب، الفت و مهرباني ايجاد نمايد، ذات مقدس پروردگار است؛ زيرا فقط خدا است كه عزتمند و حكم‌فرماي مطلق مي‌باشد. او است كه مي‌تواند توفيق هدايت و سعادت را به انسان عطا كند و قلب او را به طريق حق راهنمايي فرمايد (وَ لكِنَّ اللَّهَ أَلَّفَ بَيْنَهُمْ إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ).[16]

جمله (فَإِنَّ حَسْبَكَ اللَّهُ هُوَ الَّذِي أَيَّدَكَ بِنَصْرِهِ وَ بِالْمُؤْمِنِينَ) از ديدگاه نويسنده بيان‌السعادة در موضع تعليل است؛ بنابر اين كه استيناف بياني باشد، و مقصود، ياري او به وسيله فرشتگان است. در صورتي كه آن‌‌ها با تمسّك به صلح، قصد خيانت داشته باشند، خداوند مي‏تواند بين شما و خائنان طوري الفت ايجاد كند كه جنگ انجام نپذيرد؛ به گونه‌اي كه اگر هر چه در زمين است به آن‌‌ها انفاق مي‏كردي، نمي‏توانستي در دل‌هاي آن‌‌ها الفت ايجاد كني، زيرا تصرّف در دل‌ها به دست خدا است و نه به دست بشري و نه به دست نبوي تو است. بعضي گفته‏اند: اين آيه در باره انصار نازل شده است؛ چون بين اوس و خزرج هميشه جنگ و خون‌ريزي بود كه به وسيله اسلام بين آن‌ها الفت و محبّت برقرار شد. «إِنَّهُ عَزِيزٌ» زيرا او بس مقتدر است و چيزي نمي‏تواند مانع تحقّق مقصود او شود.[17]

نويسنده تفسير منهج الصادقين در شرح اين آيه مي‌نويسد:

دل‌هاي ايشان، يعني اوس و خزرج كه ميان ايشان صد و بيست سال تعصب و ستيزه بودي و همواره به قتل و غارت هم اشتغال مي‌نمودند. حق‌تعالي به بركت تو دل‌هاي ايشان را با يكديگر الفت داد و اتحاد تمام ميان ايشان متحقق شد. اين از معجزات آن حضرت بود (لَوْ أَنْفَقْتَ) اگر خرج مي‌كردي به جهت اصلاح احوال ايشان (ما فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً) همه آنچه در زمين است از متاع و مال (ما أَلَّفْتَ) تاليف نمي‌دادي و قادر نبودي بر الفت دادن (بَيْنَ قُلُوبِهِمْ) ميان دل‌هاي ايشان، از غايت عداوت و نهايت كينه و ستيزه كه با هم داشتند (وَ لكِنَّ اللَّهَ أَلَّفَ بَيْنَهُمْ) و ليكن خداي به حكم بالغه خود، الفت داد ميان ايشان؛ چه او مقلب القلوب است به هر چه خواهد (إِنَّهُ عَزِيزٌ) به درستي كه او قادر و غالب است كه هر چه خواهد، كند (حَكِيم).‏[18]

برخي مفسران بر اين باورند که آيه شريف، دستوري است از خداوند به پيغمبر اكرم كه اگر كفار به صلح با مسلمانان مايل شدند، قبول فرمايد از خدعه و مكر آن‌‌ها و نترسد كه بخواهد مسلمانان را اغفال نمايند، تا از جنگ دست بكشند و خودشان به تدريج تجديد نيرو كنند و بي‏خبر حمله كنند و به لطف الهي توكل فرمايد درباره مسلمانان؛ چون خداوند اقوال بندگان را شنوا است و به نيّات آن‌‌ها دانا است و پيغمبر خود را مؤيد فرموده است به نصرت بر كفار و اتحاد اهل ايمان كه آن‌‌ها جماعت انصارند كه مركّب از دو قبيله اوس و خزرج بودند؛ چنانچه در مجمع و قمي رحمه الله عليه از امام باقر عليه السلام نقل كرده و بين اين دو قبيله در زمان جاهليت هميشه نزاع و جدال و خونريزي شديد بود و به بركت وجود ختمي مرتبت و قبول اسلام مبدل به كمال الفت و مودت و اتحاد گرديد و عداوت آن‌‌ها به قدري شديد بود كه اگر پيغمبر صلي الله عليه و آله تمام اموال روي زمين را صرف اصلاح بين آن‌‌ها مي‌نمود ممكن نبود با يكديگر دوست و مهربان شوند؛ ولي خداوند، به يد قدرت خود اين عمل را انجام داد كه موجب حيرت خلق شد؛ چون مقلب القلوب او است. عزت و قدرت و توانگري و توانايي بر هر امري از امور از آن او و اجراي آن بر وفق علم و حكمت به نحو اكمل و اتم مخصوص به ذات اقدس او است؛ پس او است كافي از براي دفع مكر هر مكار و غدر هر غدار و قمي رحمه الله عليه فرموده: آيه اول منسوخ است به قول خداوند: (و لا تهنوا و تدعوا الي السّلم و انتم الاعلون) و بعضي گفته‏اند: منسوخ است به قول خداوند (اقتلوا المشركين حيث وجدتموهم) و قول خداوند (قاتلوا الّذين لا يؤمنون) و به نظر حقير منسوخ نيست؛ چون با هيچ يك از آن آيات منافات ندارد؛ زيرا آيه اول از آياتي كه ادعاي ناسخيّت آن‌‌ها شده است، بر منع از پيشنهاد صلح از طرف مسلمانان دلالت دارد و اين، با قبول پيشنهاد از طرف كفار كه مدلول آيه است كه ادعاي منسوخيت آن شده است، منافات ندارد[19] و دو آيه ديگر دستور حرب است با كفار حربي و منافي با تجويز صلح لدي الاقتضاء و معاهده و ذمّه نيست و در كافي و عياشي از امام صادق عليه السلام نقل كرده است كه پرسيدند: «سلم چيست؟» فرمود: «دخول در امر ما» و ارجاع ضمير مؤنّث به آن در قول خداوند به اعتبار حمل بر نقيض آن است كه حرب است يا به اعتبار معناي مسالمت است. قمي رحمه الله عليه از امام باقر عليه السلام نقل كرده است: «كساني كه اراده خدعه داشتند، قومي از قريش بودند كه با آن حضرت بودند» و معلوم است مراد امام عليه السلام منافقان اين امّتند كه بر حسب ظاهر، سابقان در اسلام بودند.[20]

نويسنده تفسير روشن در اين‌باره مي‌فرمايد:

تفرّق و تنازع، به حال ائتلاف و انس و مهرباني و اتّفاق در آورده، و همه يكدست و با برنامه واحد در پيشرفت مادّي و معنوي كوشيده، و يار و همراه يكديگر باشيد. و بدون اين برنامه الهي هرگز نمي‏توانستيد چنين اتّفاق و وحدت و برابري و مهرباني‌اي را به دست بياوريد؛ اگرچه هرچه در اختيار داشتيد و بلكه همه اموال دنيا را خرج مي‏كرديد. البتّه آنچه مشكل است، ائتلاف قلوب و اتّفاق از باطن است. اين معنا، تنها از راه اعتقاد و وابستگي قلبي و ايمان به خداي واحد و آيين حق و پيروي از واقعيّت پيدا مي‏شود. هرگز برنامه‏‌هاي مادّي چنين اثري را نبخشيده، و بلكه اثر امور مادي پيدايش اختلاف و تخاصم و تنازع باشد. آري؛ عالم مادّه (مال و عنوان و ملك و مقام و لذايذ ديگر) همه و همه موجب تخاصم و تنازع و اختلاف باشد؛ زيرا وسعت و گشايشي در آن‌‌ها نيست كه خواسته‏‌هاي همه را برآورده كند، قهراً برخورد شديد پيدا شده، و تنازع در به دست آوردن آن‌‌ها ظاهر خواهد شد. و چون زمينه و استعداد كامل در عالم مادّه نيست. ناچار قابل ائتلاف و تجمّع و توافق تمام نباشد؛ اگرچه همه اموال دنيا را در راه به دست آوردن اين هدف انفاق كنند. و أمّا عزيز و حكيم بودن خداوند متعال: عزّت عبارت است از برتري و غالب بودن و آن، در مقابل ذلّت است كه نسبت به ديگري پايين‏تر و پست‏تر باشد. عزّت مطلق در مقابل همه موجودات، براي خداوند متعال است كه همه عوالم و موجودات، مقابل نور عظمت و نفوذ قدرت و مشيّت او خاضع تمام و فاني صرف هستند. واقعيّت و حق اقتضا مي‏كند كه همه از جان و دل، مقابل او تسليم و مطيع خالص شوند، و به جز او هدفي نداشته و به غير از برنامه او براي خود برنامه‌اي انتخاب نكنند. حكيم، از مادّه حكمت و حكم و به معناي فرمان قاطع و نظر دقيق و يقيني است، در معارف و احكام باشد يا در امور ديگر. چون عزّت و تفوّق توأم با حكم و نظر دقيق باشد، از هر جهت مورد پسند و مطلوب بوده، و كوچك‌ترين نقطه ضعف و جاي نگراني و اختلال نخواهد بود.[21]

(إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ)[22]

همانا مؤمنان برادر يكديگرند؛ پس بين برادرانتان صلح و آشتي دهيد و تقواي الهي پيشه کنيد؛ باشد كه مشمول رحمت او شويد.

شريف لاهيجي در تفسيرش، به نقل از اصول کافي روايتي از ابوحمزه ثمالي از امام باقر عليه السلام مي‌آورد که آن حضرت فرمود:

المؤمن أخ المؤمن لأبيه وأمه لأن اللَّه عزوجل خلق المؤمنين من طينة الجنان و اجري في صورهم من ريح الجنة فلذلك هم اخوة من أب و أم؛ كه هر مؤمن برادر پدر و مادري مؤمن ديگراست؛ به ‌واسطه آن كه حق تعالي اهل ايمان را از طينت بهشت خلق كرده و در صورت آن‌‌ها از ريح جنت دميده است؛ بنابراين، ايشان برادر يكديگرند از جانب پدر و مادر.

و في محاسن البرقي عن ابي حمزة الثمالي عن ابي جعفر عليه السلم قال: المؤمن اخ المؤمن لابيه و امه و ذلك ان اللَّه تبارك و تعالي خلق المؤمن من طينة جنان السماوات و اجري فيهم من ريح روحه فلذلك هو اخوه لابيه و امه. وفي بصائر الدرجات عن ابي عبد اللَّه عليه السلام ان اللَّه خلق المؤمنين من نوره و صبغهم في رحمته و اخذ ميثاقهم لنا بالولاية علي معرفته يوم عرفهم نفسه فالمؤمن اخ المؤمن لابيه و امه ابوه النور و امه الرحمة.

و در بعضي از تفاسير آيات احكام ديده شده است كه آيه مذكور دلالت مي‌كند بر وجوب اصلاح ميان مؤمنان كه با يكديگر مقاتله كنند و بر وجوب قتال با جمعي از مؤمنان كه تعدي و ستم كنند بر جمعي ديگر از ايشان در مقاتله.[23]

مولوي نيز در شرح إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَة مي‌نويسد:

و العلماء كنفس واحده؛ خاصه اتحاد داوود و سليمان و ساير انبيا عليهم السلام كه اگر يكي از ايشان را منكر شوي، ايمان به هيچ نبي درست نباشد. اين، علامت اتحاد است كه يك خانه از آن هزاران خانه ويران كني، آن همه ويران شود و يك ديوار قايم نماند كه لا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ و العاقل يكفيه الاشاره. اين خود از اشارت گذشت:

گر چه برنايد به جهد و زور تو

ليك مسجد را بر آرد پور تو

كرده‏ي از كرده‏ي تست‌اي حكيم

مؤمنان را اتصالي دان قديم‏

مومنان معدود ليك ايمان يكي

جسمشان معدود ليكن جان يكي‏

غير فهم و جان كه در گاو و خر است

آدمي را عقل و جاني ديگر است‏

باز غير جان و عقل آدمي

هست جاني در ولي آن دمي‏

جان حيواني ندارد اتحاد

تو مجو اين اتحاد از روح باد

گر خورد اين نان نگردد سير آن

ور كشد بار اين نگردد او گران‏

بلكه اين شادي كند از مرگ او

از حسد ميرد چو بيند برگ او

جان گرگان و سگان هر يك جداست

متحد جان‌هاي شيران خداست‏

جمع گفتم جان‌هاشان من به اسم

كان يكي جان صد بود نسبت به جسم‏

همچو آن يك نور خورشيد سما

صد بود نسبت به صحن خانه‏ها

ليك يك باشد همه انوارشان

چون كه برگيري تو ديوار از ميان‏

چون نماند خانه‏‌ها را قاعده

مومنان مانند نفس واحده‏[24]

سيره ولايت و وحدت اسلامي

سيره عملي پيامبر اسلام و پيشوايان دين عليهم السلام سرشار از وحدت‌گرايي ميان مسلمانان است. توحيد، اصلي اعتقادي بود که نه تنها يک اعتقاد مهم در جهان‌بيني اسلامي تلقي مي‌شد، بلکه شعاري است که در همه عرصه‌‌هاي اجتماعي و سياسي معنا مي‌يابد. پيامبر اسلام، عقيده و شعار توحيد را مطرح ساخت، تا مسلمانان با وحدت اعتقادي، به وحدت اجتماعي دست يابند. خريد قطعه زميني براي بناي مسجد در مدينه، بنايي براي ايجاد تجمع دائمي مسلمانان و اتحاد اسلامي بود. ازدواج پيامبر صلي الله عليه و آله با زنان قبايل و وصلت با آن‌‌ها، براي ايجاد خويشاوندي و وحدت قبايل صورت گرفت. پيمان‌هايي هم که پيامبر اسلام با قبايل و پيمان‌هاي اسلامي مانند حلف موازرت وحلف مواخات و بيعت عقبه نمونه‌‌هاي ديگري از سيره نبوي براي اتحاد اسلامي بوده است.[25] جامعه مؤمنان از ديدگاه پيامبر اسلام، به مثابه پيکري مي‌ماند که افرادش، اعضاي آن به شمار مي‌آيد.[26] همچنين آن حضرت فرمود:

الجماعة رحمة و الفرقة عذاب[27]

زندگي وسيره اميرالمؤمنين عليه السلام نيز تأکيد بر وحدت و انسجام اسلامي است. آن حضرت، در آغاز خلافت، با نخستين خليفه به سبب مخالفت او با دستور صريح پيامبر صلي الله عليه و آله بيعت نکرد؛ ولي وقتي مخالفان اسلام خواستند از وفات پيامبر صلي الله عليه و آله سوء استفاده کنند و به وحدت اسلامي و اجراي احکام اسلام به ويژه پرداختن زکات آسيب وارد سازند، حضرت به صحنه آمد و با ارشادات خود، دستگاه خليفه را ياري کرد و تمام اين استراتژي‌ها براي حفظ اسلام بوده است كه بر همه اصول و احكام ديني تقدم دارد.

اين بدان معنا نيست که حضرت علي عليه السلام از خلفا انتقاد نمي‌کرد. به تعبير استاد مطهري، انتقاد علي عليه السلام از خلفا، غير قابل انكار است و طرز انتقاد آن حضرت آموزنده است. انتقاد علي عليه السلام از خلفا، احساساتي و متعصبانه نيست؛ تحليلي و منطقي است وهمين است كه به انتقادات آن حضرت ارزش فراوان مي‌دهد. انتقاد‌هاي نهج البلاغه از خلفا برخي كلي و ضمني است و برخي جزئي و مشخص. انتقاد‌هاي كلي و ضمني، همان‌ها است كه علي عليه السلام صريحاً اظهار مي‌كند كه حق قطعي و مسلم من از من گرفته شده است. انتقاد از ابوبكر به صورت خاص در خطبه شقشقيه آمده است و در دو جمله خلاصه شده است: اول: اين كه او به خوبي مي‌دانست من از او شايسته‌ترم و خلافت جامه‌اي است كه تنها بر اندام من راست مي‌آيد. او با اين كه اين را به خوبي مي‌دانست، چرا به چنين اقدامي دست زد، من در دوره خلافت، خار در چشم و استخوان در گلو صبر كردم. به خدا قسم! پسر ابو قحافه پيراهن خلافت را به تن كرد؛ در حالي كه خود مي‌دانست محور اين سنگ آسيا منم. دوم اين است كه چرا خليفة پس از خود را تعيين كرد؛ به ويژه اين‌كه او در زمان خلافت خود يك نوبت از مردم خواست كه قرار بيعت را اقاله كنند